

علم الإنسان والمعرفة



کتابخانه  
جامعه ملی اسلامیه  
دهلی

شعبه \_\_\_\_\_  
شماره \_\_\_\_\_  
علت اخذ \_\_\_\_\_

A-323

(سالو عشق)  
حیدر دین ناگوری

(3.1.74)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل

10. 10. 1944

سید ابوبکر

خبر خرد که از الهام است

از خود است و در انوشیروانی و در

پیران تیر ما فتنه ما در عقده عشق و کو

منور و این مکتبہ پر مشتمل ہے

ادب کے فنون و فنکاران

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

بسیار تر از در خواست به جهان بخیزد که  
از دست خود خدایت گاه مناسبت  
نماید به نسبت بگوشتش و خواندوار  
است به آن که در جوشش آورده گشتش  
از آن که به برکشش بر جان از عهد عدم  
من کرد و هفت گاه نظریه باز خلقت آدم علی صورت  
اشکاو زیندگی بر زنده است جهان نیست  
که از غایب عشق زینش ساختند و از دنیا  
از غایب و غیره به نوری پاکیزه و به نور  
بر زنده است که الیت رب محمد لم یخلق محمدا  
و به یست و خولی خرائی در باستان افتاد  
از ی شاه عشق که حسن عبارت است از دست  
و به خند که نزد دیدم عاشقی در آن به عشق  
خود را می بیند و بهتری یا بد خراب تر میگرد  
و به خند که خراب تر میگرد و بهتری میگرد از اول



آتش است بر آتش خدای از آتش بر آتش

ایزک است اما میراثی ندارد

وستی نماند از دین او دیده

الحق که درین سینه به دادید که بگویم

چون خواست که در حقایق ظاهر باشد

کس و بگویند جهان بیست و هشتی

میشود که باطل و حق خود غایت از این باشد

من و تو ترانه محبت از این ان نشانی

پروانه دار بر شمع جلاله سار و مال و دار

همان ملاقات فراموش نشوند و میجوایند

که برندان و پیا آیند و در قفس قالبی

شوند چون سبزه و قالیه با ایشان دیده

مرو که لطف ما شمارا فرو نخواهد گذاشت

دین نصیب عظیم است چون که قدر وصال

فراق داشته می شود پس به دور کاشتن

کائنات و دشتن در تن که نیست اگر  
 صفت کند ... سن صفت در تن  
 ... نیست ...  
 این صفت است که گویند بسیارند  
 از کبریا ...  
 در دست که شریف و عجبی و عجبی که  
 بی کثرتش نزل نهر از هر آب جهان رویش  
 مثال غلخانه اند ...  
 با حال از عالم ای کثرت بی حال از صفت  
 در میدان حوضت بای جوانی و در عالم  
 ...  
 مقام پیشانی و خاص در مقام حیرانی و عالم  
 مقام نادیده و لا روی معنی این مقام را  
 دانی نگاه آیت صفت عجبی و بعضی  
 طالع بخوانی ... از نگاه که در میدان

روحیه که اگر است  
 خاص است و کثرت  
 عام است و خاص

و بعد از آن که گشت تمام مکاری و دیار

بمقتضای تو کرد و بیک این لطافت - کاش که کمال

سرزای جهان بمقام حال میرسد و در

بمنه غیرت تنهایی مستانان و این معیار

و گاه بعد از این به عاشقان بجز این

گاه نشکافان دلالت محبت در از حدیث

بقطره وصال می نوازند

حال کعبه با پیوسته است - کار

این حرف - در احوال

و الاقر با یزید الشجری است فدوان من الطالین

چون یزید الشجری خطاب کندم رسید سینه اش

از دامن بترفت یعنی همه از برای دوست

بس بگوید مشتاق و بی دریا به یزید و خود در شوق

یار از ما آمدی خداون طیب که دو و سوز او در دل

سلام رسیده و بگذشتش محبت او آدم را کرد دایره

حضرت بیرون کشید و گفت که شش از بدو جدا شد  
برون آمد و گفت که شش آن تخم شش بود که  
آن تخم شش در قفسه دارد که در سر آدم را نشاند  
چون با آدم این چیز را دید به پهلای ملک نشاند  
از آن پهلای بر بار نشاند و پهلای را  
نشان داد و گفت که شش پهلای و سر که در پهلای  
نشان داد آن شش پهلای بود که شش پهلای در پهلای  
در محبت بود زیرا که محبت در پهلای است  
داشتی و می شنیدی که پهلای پهلای که در پهلای  
منج بود شرح این سخن را در دو هم من فهم  
من من ذوق الرحمن از قریب روی پهلای  
چون رزاق پهلای شد و من آمد خرا خرا  
بار بر سر کردی نه ترا ازین منع کردم که در کل  
محبت نکرد که خارج از آن در غنیمت بمانت خواه  
نماید و هوس این دانه مکن که گرفتار دامن با خوا

آتش آفرین دولت چست نصیب کنی بار محنت می بیا  
سرسید اگر بیا کنی بنای طاعت و عبادت بر آرد  
زیر آنکه مایه خوشی و کسب دینی و عبادت است  
و آن طاعت است که شد و از سر و دین و عبادت  
کرد و آن می رسد که به دو پاک از عبادت  
شوی بود و آن کسب بود و در نه محبت بود و عبادت  
تقری عظیم بود و بر آنکه آدم علیه السلام اگر دانه کسب  
نخوردی خدای و بند که طاعت نکشتی و لذت  
عاشقی و عشق کنی و عبادت  
راحت وصال و عدم نشدنی و عزت و عبادت  
و مغفرت و رایگان عبادی

کسب من ز عدم کنایه وجود  
وجود و عبادت و عبادت و عبادت  
تک عبادی الدین و عبادت و عبادت  
من محبت و عبادت و عبادت و عبادت

15 - تاريخ اربعاء ١٢ ربيع الثاني ١٣٤٠

فیتہ دار معتمدین و تلامذہ کرام کو

میرے بارے میں جو کہ اس میں جو پکارا

تاریخ ۱۵۰۵ هجری قمری

بسم الله الرحمن الرحيم

وہاں سے دیکھ کر مجھے وہی عجیب و غریب

لرم در حال فویدر خواہد شد بعد از این

نمازخانه و قنار - شهر از کربلا و شیب

بسم الله الرحمن الرحيم

پیرا دست بااد رکھتے۔ دوپٹے یعنی

مخبر دینے اذکر کم ویر ویم ورمخا پد و فراموشی

دوشنبه یعنی روز یکشنبه

تا میشت در هر دم نوشی فایده تو را

وحدہ شدہ پیشہ ورانہ و تربیتی مجموعہ ہائے تعلیمی

کل من علیہا فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال

اولا که امر تا به مردم تائب است

پس است تا در کار خود را در بخشش

و سقیم و هم شرانما خود را

نه خواهر جنبید ازین سرشته

صنی خود و حدت نه خواهر رسیده

که در صندوق حدت نهان کرد

اکثر تا در کار خود و چون در کامل آید

شاید با کسی از غار شاه باید الهوم

احکامات حکم و نیک

معنی بود و چون آن درین بهار

حدت است که تیره با بریدند آمد یعنی و لغت

الانسان فی کبد بطور آید و عجب ظهور

که عین محاب و عجب چگالی که عین ظهور

و عجب موجودی که در و آید و عجب

جودی که با شهو و با شهو و است

۱۰۵

که در هر دو کشور مذکور و عجیب‌های آنجا

کتابخانه عمومی - بیروت

جسٹس ایڈووکیٹ

که باشد و عجب دیگر

بیشتر از دی که در دانش می باشد

حوش در مایه که جان در دست و حشمت چای

نہاں خوش۔ خوش ہو اس کہ ہوا

ایسٹریڈو

عاشق کبریا پس از دو روز  
مکالمه و محبت و مودت

از دست و خصل کسی که طایر از این است

کے متعلقہ امور کے بارے میں جاننے والوں کو

هر که در این کتاب یکسختی می کند  
و آن را در راه حق می بیند

در سنه ۱۲۰۰ قمری که در سنه ۱۸۱۵ میلادی

100-443887-100



انجمن فتویٰ الایمانیه فی الدار...

و در فرجه خوشی و آرزو نشیند و در درخت

بوسه میدهد منت نماید هر آنکه از این بوی

راه احوال روی نماید و در شاخه احوال

بندان میرسد تا که غالی و طلق گردد

غالی و طلق شد بفرایندی یافت و اینها را

و انچه است چنانچه باشد هر چه خواهد بود و هر چه

خواهد بکشد تمام بانی اینجا اما این احوال

کسی در میگذرد و

کسی که در میگذرد و در آنکه بر میآید سر

و آنکه سر قیام در یا خوشتر است و آنکه سر

بقطره در خوشتر است و همان شاه شوق

که جای با خوشتر جای خوشتر است و آنکه

با خوشتر عاشق و آنکه است و آنکه خوش

است عاشق عارف است اما او در غایت

تسویان نهارست مامانان  
ماگور مومن مارست و موار یکم راجه  
و اگر من شتی و کما و سر یک باشد مامان  
اکه قول کن این و اگر و کند مامان  
چون نهیم از هیچ هیچ نهیم  
بخوا و باشد چون یک است  
لا شکر یاتر که خیالات عشاق هر که بهشتیاز  
دوخ عذر است غیار اینست غایب  
ریند شش و راجه حال خوشتر  
اما عاشق این هر دو که ریزانند ذراتی اند  
و خیال ایشان این هر دو برتر و محبوب  
هر دو در بی غایتی عشقش هر دو مضطرب  
نیکه رونی شان خون رز و مدام در محاسن  
محبت خوب تر و مهم ایشان غنای یک  
مقدرای جان عاشق و عشوق یک



از میان این فهم والا کشت است  
هزاران روزی که در کشت و بکار  
را صد روز و هر روز در معنی و در  
از بعضی روز دست زنی بکشت  
در هر یک طوری که در کشت  
از آن ماهه نوی مقود در میدان  
از هشتاد و هر کسی از مقام خود  
از هر کس و در آن تفکر بکند تمام  
به شب و در آنجا بکشد  
از آن شهر سواری و بعضی بر روان او که  
از آن من عرف و قدر عرف و به  
و جان واقف بیک جوان از میان  
و بطرفه همین از حال بگذرانند یعنی  
البصر و مطنی و مقام بمانند یعنی قاصد  
و شش او ادنی و بوقت بر جای بماند

آنکه مع اعدا دوست درو... مع...  
کشت یعنی طر شوی تا اگر...  
هر که در دوزخ است کم شد...  
و چون در...  
موجود است...  
او در میان اعدا...  
حضرت...  
از نجاست...  
کرومی و بعضی...  
یکی که طغیان...  
بعضی در دوزخ...  
الا اعدا...  
بحقیقت محمد الرسول...  
محمد الرسول...  
هم باشد...

[illegible]

٤٥

بعضی و به لعل لطیف  
 ز کمر زانی طاق بنویسد  
 نشان اسم از خیاسته و در یکدیگر  
 او سیر و شوی و شوی و شوی

این آیه مجنون و شاعر  
 عشق در طاعت و معنوق در دهر  
 عاشق در طاعت عارف در بیرون  
 و در صف و طاعت است

بشود اینچنین و در دهر  
 در صف است و در صف  
 و در طاعت عارف در بیرون  
 معارف عاشق و در طاعت

و در طاعت و در طاعت  
 و در طاعت و در طاعت  
 و در طاعت و در طاعت

آنکه در وقت بر اینها نشسته شد  
و در این عروج پس گشت که در حق  
عبادت و بارگاهش است و حاجت  
شست و دانا عرفت که  
لی بوقت است چو نیت الهی عبادت  
نیت و مکر است و استاین  
بدینا نشسته شاد شوق است و در هر  
بد و در هر بقیه است و در هر  
بدر که در دانا است و در هر  
یعنی آنچه این همه و بدن پاهای  
که در جان قضا و قدر و جبر است  
ما سوت رسید یعنی آنچه در روزگار  
بود و یک یک در بار و کثرت کثرت  
که لی مشهور است عالم ظهور  
خواه دانی خواه ندانی و می که



در ذکر ما و ما باشد یعنی هر سویی از ما و  
این عینای محض حق سبحانه و تعالی است  
که سر را با دای بر ما گذارد و این عین  
نظر این نعمت عظمی که از ما است  
و می که می آید و می رود در کار ما  
در که ام صوری است که با ما است  
میرا که است و در این عین  
که و فهم در این عین  
در این عین و در این عین  
با همه حال خود را با حست امید که  
در یافت زیرا که چون این  
در این عین و در این عین  
اندر حست تا خبری که خود را از میان  
و در این عین و در این عین  
که در این عین و در این عین

[illegible]

رومی برد و بالا می کشد خجسته و آید

قفس پر درین معنی خبر میدهد

بندم ز حال تنه نهد و صفد و فلک

و به پیش حال خوش میجویند باران

که گوشتش در دگر از نو طبع

یا پروان بر زلف جوان خوشتر

از نای بهر دگر ازین عالم هیچ

از آمد و رفت ضایعی نیافته

او سبزه شدارین گرداب خود را

کسوفه دوستی که جامه ز آفتاب

دور از بکشد است خود را در فراق

درین خفی است که بهار است بهار

چو نای بر من موه شده است

هم در دهم و مبدم در دهم

هم در دهم بر غم می آرد و ز شوق

[illegible]



به این نیت که با تو دوستی

بمختار و به جوهر بسیار

در ره تو گشته و در ره تو

نمی رسد آن چه میگرد و با تو

در راهی که در اندازد از دست

از تو در نیت چنان که فرج و غایت

یعنی شاه و شاهی چون در راه

بجویند و در آن نیت میگرد و عالم

از نیت میگرد و در قریب نشان

که افتد به نیت و در نیت

در نیت میگرد و در نیت

در نیت میگرد و در نیت

که در نیت میگرد و در نیت

دوستی است به نیت میگرد و

زافندی در نیت میگرد و

بسیار زار که آنکه می آید است

فرخنده جهان نهانست

و بهشتی که در باطن پنهانست

نماز و نماز و طاعت میفرماید یعنی ای محمد تو را

مخونای من از تو میفرماید مطلقاً

هم از پنجاست که گاه به گاه می آید

است یعنی گاه به گاه می آید و در باب

در الجبال و الان ارام است فرق به یکا و نسبه به

روحش آنکه می آید و بعد وقت می آید

و گاهی موج غریب بساط و اقیانوس

یعنی آنکه می آید بشیر و شکر می آید

از بهر بخت و علم بخلی محمد بر او

از خاک فیلین عرش افروز

در تپه ای که بزرگ شد فاعل از وی و گاه

می آید مازنی سر به مازاع البصر و ما بطرف

باشیدی و گاه طاعت

استش رسیدی و گاه بر گشتن تابش تو

ن شش و گاه بر خا از بارش

نه از برای از دیو و جیست و در پودرم

با بدست خیزش در دست یاس و عدلی

در روز می نمودی از در و زری که محمد را

روی و نوشتی حاضر بر بر آمدن اوقات

در بر گشت به داری به حید که فراق بسیار

و عشق به یار عاشق می قرار در هر چند که با عشق دل

و به عشق نایب و از این معنی است

شماره حین دارد و سیر استغن با ما

ن قرار عاشق در بی قرار نیست و به قرار

عالم نیست به در عدلی و عدلی ممکن

مکر در فراق و زرت که بنیت

و به این ممکن نیست مکر در خودی

و به این ممکن نیست مکر در خودی



نیت که یعنی حق و خودی مر

در حال خود و خداوند بجا بس و در حق

از محبت رسد از خود و از خود و وقت

ساز شود و از خود و از خود

از خود و از خود و از خود

محبت و محبت که در خود و از خود

با این و از خود و از خود

و این دو قید داشتن و عشق و از خود

بر خود و از خود و از خود

عشق در میان و از خود و از خود

جای از خود و از خود و از خود

و از خود و از خود و از خود

و از خود و از خود و از خود

و از خود و از خود و از خود

و از خود و از خود و از خود

و از خود و از خود و از خود

نور کا اس چشم و کاش

ازی چراغ نور چشم و کاش

یزد و نور چشم و کاش

از آنکه در آن نور چشم و کاش

و هر حال چشم و کاش

نور چشم و کاش

از هر حال چشم و کاش

نور چشم و کاش

از هر حال چشم و کاش

نور چشم و کاش

از هر حال چشم و کاش

نور چشم و کاش

از هر حال چشم و کاش

نور چشم و کاش

1954-1955

کتابخانه عمومی مسجد جامع کربلا

100

کتاب خرج و بدین درین کتاب

1954-1955

ان ہوتی ورنہ دوا لیرد

یہ سب دیکھ کر

ایده خرام نگرانی و جنگ که میاد

ویدانه مراد مراد ویدانه ویدانه ویدانه

1911

100-44388-100

کتابخانه ملی افغانستان

100-100000

۱۳۸۵

بره برادرش واده

ن ولى واده راده

عبدان برادران

و نه بود و نه بود و نه بود

چا بود چا بود چا بود

و نه بود و نه بود و نه بود

و نه بود و نه بود و نه بود

و نه بود و نه بود و نه بود

و نه بود و نه بود و نه بود

و نه بود و نه بود و نه بود

و نه بود و نه بود و نه بود

و نه بود و نه بود و نه بود

و نه بود و نه بود و نه بود

و نه بود و نه بود و نه بود

و نه بود و نه بود و نه بود

و نه بود و نه بود و نه بود

ایلا و یانی که شستند

بهرستانانیا

بهرستانانیا

ایر که نگه کنم ترا بیدارم  
و در آن غور و غبارم

بهرستانانیا

بهرستانانیا

بهرستانانیا

بهرستانانیا

بهرستانانیا

بهرستانانیا

بهرستانانیا

بهرستانانیا

بهرستانانیا

بهرستانانیا

عازم بهر چه باشد  
حقا که نه عاقل

هر که دل به لبش او به سرش

شک خالی میر بخشنه و هر که از لبش

بسته زوین برود از زبانش

نور و دروازه بهر چه باشد

ته و دار و دیوار که در دلش تو خاطر

ین مساللی او کار نیست هر که تر است ابرو تو

بروشتن از میوه و عراب برید و هر که زبانش

نه و بجایش که دعه در و انداز

بیکار و زبون حال تو شود هر که

خرد و نه ایم شین و طراپوه که

بیکار و زبون حال تو شود هر که

بیکار و زبون حال تو شود هر که

سپید و سرخه را

والتست

دینا چیت بهوایت رسد کامل بود

اول به نیتیا نه سست از سست

بر به سست اور گشت به هر که حست عجز بود

بشست سست این سست بود

تیمم و از اتصال بریم به سست سست

سبوی حست سست سست سست سست

در سست سست سست سست سست سست

کسب سست سست سست سست سست

هر سست سست سست سست سست

حقیقت سست سست سست سست

به سست سست سست سست

سست سست سست سست سست

سست سست سست سست سست

سپید و زرد و سبز و قرمز  
و نارنگی و بنفشه و سیاه  
و سفید و زرد و سبز و قرمز  
و نارنگی و بنفشه و سیاه

سپید و زرد و سبز و قرمز  
و نارنگی و بنفشه و سیاه  
و سفید و زرد و سبز و قرمز  
و نارنگی و بنفشه و سیاه

سپید و زرد و سبز و قرمز  
و نارنگی و بنفشه و سیاه  
و سفید و زرد و سبز و قرمز  
و نارنگی و بنفشه و سیاه

سپید و زرد و سبز و قرمز  
و نارنگی و بنفشه و سیاه  
و سفید و زرد و سبز و قرمز  
و نارنگی و بنفشه و سیاه



مردی که در بازار شهر گشته  
بیت گدا در ده است

چو بگریه در افواج میشت  
که از اثر اشتداد غنفل گشت و چون  
نه کم در ده است گریه و تپان  
نگوید و بگوید چه میخواند

و هر چه است بفرم و نه بدست  
و در ده بگریه و تپان  
خشم بفرست و بدست و بدست

که در ده است و در ده  
نه بدست نه بدست نه بدست  
نه بدست نه بدست نه بدست  
نه بدست نه بدست نه بدست

در بیان حکم و دستاویز  
که در صورتی که در دست

مردم زودتر به دست آید

و در آن روز که در دست آید

از هر قوی ساخته است

صفت یافته می باشد

و در آن روز که در دست آید

از هر قوی ساخته است

صفت یافته می باشد

و در آن روز که در دست آید

از هر قوی ساخته است

صفت یافته می باشد

و در آن روز که در دست آید

از هر قوی ساخته است

صفت یافته می باشد

و در آن روز که در دست آید

مردمان امیدواران را اگر امیدوار

تأسیست گامیدار و اما غام

مردمان را بر و آگاهان خود و صلا

دارند و اما بر و آگاهان خود و صلا

مردمان را بر و آگاهان خود و صلا

مردمان را بر و آگاهان خود و صلا

مردمان را بر و آگاهان خود و صلا

مردمان را بر و آگاهان خود و صلا

مردمان را بر و آگاهان خود و صلا

مردمان را بر و آگاهان خود و صلا

مردمان را بر و آگاهان خود و صلا

مردمان را بر و آگاهان خود و صلا

مردمان را بر و آگاهان خود و صلا

مردمان را بر و آگاهان خود و صلا

مردمان را بر و آگاهان خود و صلا

مردمان را بر و آگاهان خود و صلا

[illegible]

1000

100-443887-100

فصل دوم در بیان اشیاء که در دنیا

1944

1912-1913

مجلس شورای ملی

Chen Cheng

بسم الله الرحمن الرحيم

وہاں جس قدر کہ

2000-2001

این معنی را که در این کتاب آمده است

آؤیہ پنے خان قرار کر دے

۱- در صورتی که یک نفر از اعضای هیئت مدیره یا مدیر عامل شرکت، به دلیل تخلفات مالی یا سوء مدیریت، باعث بروز زیان قابل توجهی برای شرکت شود.

منتہا پر کس نوع فیض

شکر و سپاس چون کند خا بر بهار

که اگر خار و اگر گل همه برآید

چون از شرین چمن از گلشن چمن برآید

در میان این دو صفت ششم است یعنی

چون در میان زمین و آسمان است

نون رهن است تا هر زمان که نظر بر عی در آن

نقطه نگاه میکند و قیام هر شیخ از آن نگاه

است و از هر نقطه آن رهن و مانع است

چشم صفت یعنی هر که در راه و در مشیت

رود و مجرد کرد و چون نقطه نون تا در صفت

جای یابد و همیشه در نظر همان محسوس شود

باشد و محرم محل خاص شود و اگر در محبت

غیر در عالم روح و در شکر است

از نظر عیسی پس شست از آن

است در خاص نه از آن اما چون شست

در چشم نه از نقطه مرز داران دوستی دوست  
عقبه بخاوی اسم رحیم اظهار کشتی اگر چه  
نومنان و صورت زلف و عاشقان و عارفان  
و مودران در محبت و دزد و مجرب و بنی نقطه  
نیز در خمیر جهان جای دارد و امانت  
داناان و مشایخ و کافران در محبت غیر  
در عالم چون قلمی از نظر رحمان دور و نزدیک  
ایمان و محبت رحیم اند اگر چه پیش نظر رحمان  
عین غنا عینیت اما در پس رحیم عین بی  
بیت است و شک نیست که کرم رحیم  
بر دوران جهوران رحیم آید یعنی انان  
الی تدبرین آری چون بنافه بود در محبت  
نه از ترس خواه بود خواه رود خواه قبول اگر  
نست نه از بزرگی محبت است و اگر نه  
نه از رای محبت است و اگر انان خفتن

در محبت است

برای نخستین بار نورانی است برای  
یعنی ارق و وصالی بود و صفتی محبت  
معنی را بود و معنی اخلاقی را به معنی را به بار  
نورانی بود و به کمال کمال و صفتی را به نورانی  
بود و به کمال کمال و صفتی را به نورانی  
محبت است و به کمال کمال و صفتی را به نورانی  
همه در کمال کمال و صفتی را به نورانی  
نظر محبت محبت است و به کمال کمال و صفتی را به نورانی  
غیرت محبت است این نادر اعراض و انبار  
او است و آن نادرش لطیف جاندار است  
و به کمال کمال و صفتی را به نورانی  
آن دلوز و جان بود و به کمال کمال و صفتی را به نورانی  
یک دست تیغ کرد و در دست معنی را به نورانی  
اگر تیغ تیغ است محبت است و به کمال کمال و صفتی را به نورانی  
از خوشی که یا حنان یا حنان یکدم میانه

دانش خود را

و قیود را

در یاد این معنی است

تسبیح را از حدیثی که ششم است

در روز ماز و دو صفت تسبیح است

عبارت از طبع است تسبیح است و در پنج

میزان است تسبیح است و در پنج

میزان است تسبیح است و در پنج

میزان است تسبیح است و در پنج

میزان است تسبیح است و در پنج

میزان است تسبیح است و در پنج

میزان است تسبیح است و در پنج

میزان است تسبیح است و در پنج

میزان است تسبیح است و در پنج

میزان است تسبیح است و در پنج



راور و قیام و آید

ادامه هر چه در پیش است

بنی آدم

کنز الخفیا در یک کسب ثمر قدوس

باخت به روز غایت به نفع عمر و جبرائیل

از اوست یعنی روز قالی ربک الهی اکتی الی باب

فی الارض خلیفه و از نهایت رشک و غیبت

بر همه بانک می آید و از این به من به نسیب

و به نسیب و دکن هیچ بنگار و نسیب

لک بر آورد و نسیب و یار نسیب و نسیب

انی اعلم ما تعلمون محمد افاحوشن کرد و نسیب

و نسیب خالص یعنی و علم اوم الاسما و نسیب

ایشان افاحوشن و نسیب اری کار خاتمه یعنی

نایت و حکم یارید و نسیب و نسیب

به کس از نسیب نسیب که لا اله الا الله

ای عزیز می تو دلی کار تو کار نسیب و نسیب



— 4 —



1892-1893

1944-1945

... ..

... ..

100-443887-100

100

1950-1951

مجلسه ۱۳۱۳

*Ch. G. G. G. G. G.*

مجلسه ۱۳۴۳ - ۱۳۴۴

مكتبة جامعة القاهرة

مجلس

*Journal of Management Studies*, 19(1), 67-80.

*Journal of Management Studies*, 19(6), 701-718.

و در آن روز که در آن روز که در آن روز که

در آن روز که در آن روز که در آن روز که

در آن روز که در آن روز که در آن روز که

در آن روز که در آن روز که در آن روز که

در آن روز که در آن روز که در آن روز که

در آن روز که در آن روز که در آن روز که

در آن روز که در آن روز که در آن روز که

در آن روز که در آن روز که در آن روز که

در آن روز که در آن روز که در آن روز که

سایه پند و بخت و نوبت و نوبت و نوبت  
چون کجاست و در کار بی اثری باز و نوبت و نوبت  
همه ماجرا و فراموشی و نوبت و نوبت  
و نوبت و نوبت و نوبت و نوبت و نوبت  
در کار و نوبت و نوبت و نوبت و نوبت  
و نوبت و نوبت و نوبت و نوبت و نوبت  
و نوبت و نوبت و نوبت و نوبت و نوبت  
و نوبت و نوبت و نوبت و نوبت و نوبت  
و نوبت و نوبت و نوبت و نوبت و نوبت

این بیت شریف که در کتب معتبره  
 از بزرگان علمای اهل بیت معصومین  
 یکتا و کمال است و بی نظیر است  
 کما انما خلقتنا و فی الابرار یکتا  
 این بیت شریف که در کتب معتبره  
 از بزرگان علمای اهل بیت معصومین  
 یکتا و کمال است و بی نظیر است  
 کما انما خلقتنا و فی الابرار یکتا

بیت یونانی

دست در دوق زرد و شمشیر

و اگر بگویند دوق دوق کجاست

عاشق را دوق نیست برادر دوق بی شرم

عاشق است یعنی در بوی نهانی عزیز نیست

هر چند که می نوشتی خوشه سیرینی بکن خورد

والا ارم در دلا ارم دلت شکی ندارد

و ما در همه اینها گنیم اگر چه جای

هر که در راه جانست

لایق و سزاوار

بر این بزم

موجود

سایح شده در دشت

خاک

خاک باقی نمانداری

هرگز و آنکه لشکر تو در دشت

نماند و کاینکه عشق یافت و در دشت

بوی عطانی رود هست و بیخ لیس در دشت

و آنکه در دشت در قتل ساخت و در دشت

و آنکه در دشت در دشت و در دشت

و آنکه در دشت و در دشت



من عاشق که با این دنیا و جدا  
 قوی نشان غایب می شود  
 و نشان صفا بر روی آید پس دوست نشان  
 بحال است و از دست که نیست این نیست  
 در آن تو عاشقان طایفان  
 کاش که ملک الموت بکشد و بگذرد  
 و در هر دو دست که نه  
 بر این جهان موت و کجا

سلام علیکم  
 و بهشتی که در آنجا  
 و بگویم که در آنجا  
 و بگویم که در آنجا  
 و بگویم که در آنجا  
 و بگویم که در آنجا

100

[illegible]

باجا و حق است

نظر بر دست و پا

حق است ای

خود را که در این دنیا

مهر و محبت که در این دنیا

رود اگر قادر و خدای

و در این دنیا

ببیند

حق بین بجا و قبیح

مان نکند و باین نتواند

عشق که خدای عبادت در دستش از خود عبودیت

سزا نیست آینه معنوی موجود گشت معنی

در راه حق و دیرینه شود از وقت معنی

حال بحال خشنود بیکر و عاشق و دوست

در آینه عاشق و دوست و معنی

نور بین

حور و حور

بخت گزیده - در آستان

بخت عشق است بخت بخت

در یک مشتاده محبوب خدا بود حور و حور

نه از حور و یا از ایامی بیدار و حور

عشق و عشق از عشق هر عشق گشته باشد

نه از حور و یا از ایامی بیدار و حور

و بیدار است می بیدار است

بیدار است و بیدار است اول تا آخر

نه از حور و یا از ایامی بیدار و حور

عشق و عشق از عشق هر عشق گشته باشد

نه از حور و یا از ایامی بیدار و حور

بیدار است می بیدار است

بیدار است و بیدار است اول تا آخر

بیدار است می بیدار است

خداوند

بر پسران و پسران

و در کشتن و کشتن

شکفته است چشم بپسرها و پسران

بدم و خفته است در سبب و سبب

خاکستر آن پسران و پسران

و در کشتن و کشتن

بپسران و پسران

و در کشتن و کشتن

و در کشتن و کشتن

و در کشتن و کشتن

و در کشتن و کشتن

و در کشتن و کشتن

و در کشتن و کشتن

نار و زهره در میان

صبر و استقامت

طوبی است و عبادت

و در این راه

نظر درویش و عالم

و در این راه

و در این راه

و در این راه

و در این راه

و در این راه

و در این راه

و در این راه

و در این راه

و در این راه

و در این راه



عزیز من و دوست من

بمان تا که من از پیشه ای

و دوست من است اما از هر چه من آنست

تقصه طواری است تا دوست

نگاه دهند از راهی دوست است

دوست من دوست من

دوست من دوست من

دوست من دوست من

دوست من دوست من

دوست من دوست من

دوست من دوست من

دوست من دوست من

دوست من دوست من

دوست من دوست من

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد فقد حضر في هذا المجلس

العلماء والفاضلين

والأفاضل

والأفاضل

والأفاضل

والأفاضل

والأفاضل

والأفاضل

والأفاضل

والأفاضل

والأفاضل

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

أما بعد  
فإن الله قد جعل في  
كل شيء حكما  
وعلما  
وإن من ذلك  
أن الله قد جعل  
في كل نفس  
فطرة  
وإن من ذلك  
أن الله قد جعل  
في كل نفس  
فطرة  
وإن من ذلك  
أن الله قد جعل  
في كل نفس  
فطرة

[illegible]

و در پیشگاه او است که جلال

ولی انبار عیش و سرور و مسرت

باز دارد و عالم مدح

و در عالم از کرم و عفت

و در عالم از کرم و عفت

و در عالم از کرم و عفت

و در عالم از کرم و عفت

و در عالم از کرم و عفت

و در عالم از کرم و عفت

و در عالم از کرم و عفت

و در عالم از کرم و عفت

و در عالم از کرم و عفت

و در عالم از کرم و عفت

و در عالم از کرم و عفت

دایمی هستم - هم در خوابم که در بیداری

و می خواهم که در بیداری و در خواب

و در خواب و در بیداری و در خواب

و در خواب و در بیداری و در خواب

و در خواب و در بیداری و در خواب

و در خواب و در بیداری و در خواب

و در خواب و در بیداری و در خواب

و در خواب و در بیداری و در خواب

و در خواب و در بیداری و در خواب

و در خواب و در بیداری و در خواب

و در خواب و در بیداری و در خواب

و در خواب و در بیداری و در خواب

و در خواب و در بیداری و در خواب

و در خواب و در بیداری و در خواب

[illegible]



و میست زده ... نووم در هم از حدی

با گرم تو که نه کم است در این غایت

که چه پیره میرود و در راه پستی ای

تو بگویم که جویم پیش خجاست خجاست

که توین گفت و نه که نه خجاست و نه خجاست

ایده و بر این کجاست

که از خجاست تو چه خجاست

بغیر خجاست که در خجاست

مباد و خجاست که خجاست

چرا خجاست که خجاست

که خجاست که خجاست

که خجاست که خجاست

که خجاست که خجاست

که خجاست که خجاست

که خجاست که خجاست

که خجاست که خجاست

که خجاست که خجاست

که خجاست که خجاست

که خجاست که خجاست

از حق شکر و تعجب  
 ای قوی از کبریا در عالم است تمام نشدند  
 آدمی اندر درگاه است تمام نشدند اما که  
 ای کبریا از حد حقیقت و سوت است تمام نشدند  
 در دو سو زاری و دعا و استغاثه و استعاذه  
 زاری و دعا و استغاثه و استعاذه  
 ای کبریا درگاه است تمام نشدند اما که  
 هیچ توانی در از کبریا و در میان کسان می  
 بیا که در بحر جمعیت نیست که این را  
 خود را در صف غی دارند و این که علم شده  
 ای کبریا از حد حقیقت و سوت است تمام نشدند  
 ای کبریا از حد حقیقت و سوت است تمام نشدند  
 ای کبریا از حد حقیقت و سوت است تمام نشدند  
 ای کبریا از حد حقیقت و سوت است تمام نشدند

از حق الهی به پند و اندرز و موعظه و توبه  
خدا حاجت است و اما آنچه در کتب کهنه و کهنه  
نیز جاریست که در میدان ارادت کوفی و کوفی  
چو کهن ارادت تصادف در طریقی که به پند و اندرز  
میدانم که چنانچه در این راه هر چه بود  
و پند و اندرز است و پند و اندرز و پند و اندرز  
و در میان میاد و پند و اندرز و پند و اندرز  
بپوشی حق باشد و حق بنده و پند و اندرز  
حق بر حق خواهد بود و هر چه هست و پند و اندرز  
و هر چه از حق مدبر است و پند و اندرز و پند و اندرز  
که از حق است حقیقت و پند و اندرز و پند و اندرز  
ان بعد چنانچه پند و اندرز و پند و اندرز  
و هر چه از مالکی است و پند و اندرز و پند و اندرز  
با کسب و اندرز و پند و اندرز و پند و اندرز  
و پند و اندرز و پند و اندرز و پند و اندرز





و ان کین و کسوت

حلقه پند و اندرز

و ان کین و کسوت

حلقه پند و اندرز

و ان کین و کسوت

حلقه پند و اندرز

و ان کین و کسوت

حلقه پند و اندرز

و ان کین و کسوت

حلقه پند و اندرز

و ان کین و کسوت

حلقه پند و اندرز

و ان کین و کسوت

حلقه پند و اندرز

و ان کین و کسوت

حلقه پند و اندرز

ز هر خاک سبزه از خاک سبزه

عاشق تو شد و عیار تو بود و عیار تو

معتوق است و عیار است باز و عیار است

طهور عشق است خدیه عشق و عیار عشق

هوای سبزه خاک است عیار و عیار

ز ویرانی تو است عیار و عیار

سخت یافت و عیار و عیار

حمید بیانی بود و عیار و عیار

از ناز و نور آید و عیار و عیار

و از تر خاک کشته و عیار و عیار

زان او کند و عیار و عیار

آسایشی و عیار و عیار

و در شمار آید و عیار و عیار

مهر آید و عیار و عیار

از بارین و عیار و عیار

یاد و سیر این بود که کار عاقلان است  
و عشق گشت و عشق عاشق عاقلان است  
و امان دی شد اینجا عاشق در ناز آمد و عشق  
در ناز و آن ناز و آن فلک ناز بود و آن عاقلان  
بس از نیکو شد من ناز و آن ناز و آن  
از فلک عاشق ناز و آن ناز و آن  
کوت و آن ناز و آن ناز و آن ناز و آن

نکته که از قورقاه بی نشان احدیت  
است و آنست که برستان و احدیت طلوع  
شد و آنست که بر روستای نورش و حور طلوع  
نوب نظرش معتقد

نور و آنست که بر روستای نورش و حور طلوع  
نوب نظرش معتقد  
نور و آنست که بر روستای نورش و حور طلوع  
نوب نظرش معتقد  
نور و آنست که بر روستای نورش و حور طلوع  
نوب نظرش معتقد



در بر باد بهانی نهو نجهت در نمود  
 از نجهت در عین وصال تا که فراق بزار حال  
 بر کشید بالیت رب محمد بن محمد بن محمد انکام  
 مقام پیوسته برای لطف به برادر لا اله الا الله  
 الرحیم منزه است به غیر فرست و سبب است  
 تا تو مکرر و مراد از رحمن ظهور و دست  
 علی اس علیه وسلم که اصل است و مراد  
 از رحیم کنایت بود او است که بصورتی ظهور  
 با تو بنظر ظاهر است این اصل حق می و مراد  
 و در وقت که به بان آمده بود و یاد لطف  
 از عیان در رو و در حقیقت

حقیقی را آموختند و شدند بهمان نام و در

خواجہ نور الدین اور زکریا و یحییٰ علیہ السلام

اوسہ شہر دہلی کے قریب ہے

و انکه میگوید خدا عالم حقیر را در آغوش خود

تجربہ سے یہی کہتا ہوں کہ

ہر شے میں ایک نیا شے ہے

جو ہم نے پہلے نہیں دیکھی

اور نہ ہی پہلے ہی میں نے

دیکھی تھی کہ

ہر شے میں ایک نیا شے ہے

جو ہم نے پہلے نہیں دیکھی

اور نہ ہی پہلے ہی میں نے

دیکھی تھی کہ

ہر شے میں ایک نیا شے ہے

جو ہم نے پہلے نہیں دیکھی

اور نہ ہی پہلے ہی میں نے

دیکھی تھی کہ

ہر شے میں ایک نیا شے ہے

جو ہم نے پہلے نہیں دیکھی

نام این کتاب در کتابخانه

دانشگاه تهران ثبت شده است

تاریخ ثبت ۱۳۰۵/۰۵/۰۵

این کتاب در فهرست کتابخانه

ثبت شده است

تاریخ ثبت ۱۳۰۵/۰۵/۰۵

این کتاب در فهرست کتابخانه

ثبت شده است

تاریخ ثبت ۱۳۰۵/۰۵/۰۵

این کتاب در فهرست کتابخانه

ثبت شده است

تاریخ ثبت ۱۳۰۵/۰۵/۰۵

این کتاب در فهرست کتابخانه

ثبت شده است

تاریخ ثبت ۱۳۰۵/۰۵/۰۵

این کتاب در فهرست کتابخانه

از روی آن باشد

بسیار نیست و غرض از آنست

از یکدیگر جدا شود

هر چند که در بعضی موارد

بسیار است و در بعضی موارد

بسیار است و در بعضی موارد

بسیار است و در بعضی موارد

بسیار است و در بعضی موارد

بسیار است و در بعضی موارد

بسیار است و در بعضی موارد

بسیار است و در بعضی موارد

بسیار است و در بعضی موارد

بسیار است و در بعضی موارد

بسیار است و در بعضی موارد

بسیار است و در بعضی موارد

که میباید سپید بکاران نمایان

پیر چارگان را در درختان و عمارت و عمارت

نشان می دهد برای از همه پریشان

برای این که بپایان تمام کاران و عمارت

نشان می دهد برای از همه پریشان

نشان می دهد برای از همه پریشان

نشان می دهد برای از همه پریشان

نشان می دهد برای از همه پریشان

نشان می دهد برای از همه پریشان

نشان می دهد برای از همه پریشان

نشان می دهد برای از همه پریشان

نشان می دهد برای از همه پریشان

نشان می دهد برای از همه پریشان

نشان می دهد برای از همه پریشان

نشان می دهد برای از همه پریشان

۱۴۰۰ در روز دوشنبه یازدهم آذر

بسم الله الرحمن الرحیم نور علی نور

و بنجد و دیکر استحقاق آن موجود

بسم الله الرحمن الرحیم و بحسب حال و مقام

و بنجد و دیکر استحقاق آن موجود

و بنجد و دیکر استحقاق آن موجود

و بنجد و دیکر استحقاق آن موجود

و بنجد و دیکر استحقاق آن موجود

و بنجد و دیکر استحقاق آن موجود

و بنجد و دیکر استحقاق آن موجود

و بنجد و دیکر استحقاق آن موجود

و بنجد و دیکر استحقاق آن موجود

و بنجد و دیکر استحقاق آن موجود

و بنجد و دیکر استحقاق آن موجود

و بنجد و دیکر استحقاق آن موجود

موند زبانت بازان در تو در آید  
که زان از نور حضرت نشیند پس خارج رود  
و چون ممکن نیست بهر عبادت دعا بخواند  
بیرا که نماز بخیزد و در قیام آن در تمام  
جمع جمیع محاسن است و شرح  
خواهد داد و از بیجا معلوم خواند اینها  
در پیشگاه بزرگواران و مستحق است  
و کاذبان و مستحق حبس آن اهل قریب  
و این اهل بیداری و فراق و وصل و صوم  
عشق است که عشق عیش و عشرت است  
عیش عشق است و در شرح طبع عشق است  
و از عشق ذات حضرت صلی الله علیه و سلم  
و درین سر صمیم و یقین هرگز است  
عزت عز و اوق و در صوم و زاهد و رکن  
ما خط نیز کوشش از و توجیه است





اروین غایت به نهایت مدد نماید بلکه  
مسکین و رقتی مسکین و احقری فی زمره  
الهی کدام مسکین مانند جلیب تو کند  
ایشان میکنند و او از مسکینان هم بهمان  
حق اند که از درجه فقری درجه غنی  
و چون به عینت رسید غنیست به عین و چون  
غنیست به عین و انگاه در زمره مسکینان  
بمثل باینا املیت اذ الهم الفقر و هو العبد  
تباد و مسکینان به دست اند که در طوشت  
و دست لا شریک عایب و در جماننداری  
مقام مسکینت خاک را شایسته از خجسته  
صفت نور پاک است نورش و روح  
علم و کرسی و آسمان افک صغیر و بزرگ  
وضیفه حضرت و و سار و و فرایداد  
عظیم بحیران بوجود و ممالکان و صدیقان و

شویا که دعا در هر روز از هر چه که  
 کرد و بجهت مسکینان کند از حق بخواهد که  
 نعم میسر بشود بگفته که اللهم اجعل  
 و اللهم جی صدقار اللهم جی و ابرار  
 و بخواهد و بگوید و یا که دعای شریف است  
 و مقام اینست و دعویست خداوند که  
 مسکینان بود و دعوی فرشته است که  
 خاک گرد و مسکینان توفیق کند و خاک  
 را بخواهد و دعویست و یا که دعویست  
 و دعوی مسکینان و در مسکینان مسکینان  
 و یا که دعویست و دعویست و مقام شریف  
 یعنیست و دعویست و دعویست و دعویست  
 نماز و فقر و احتیاج و یا که دعویست  
 و دعویست و دعویست و دعویست و دعویست  
 و دعویست و دعویست و دعویست و دعویست

اولی حق تو که امانت است و در مقام ممکن است  
و ممکن در انشاء مکرر ممکن و حق است  
تو که کمال ممکن است و اگر این داده بود و دیگر  
نمی شد و در هر جهت که ترا دوست بخت  
معبود تو می بیند این نفس پیدا شد که در هم  
و حق است و ممکن و در حق ممکن و احقری که  
فی زمانه و در ممکن و عقیده حضرت ام  
مکان و در حق است ممکن است و در  
منی است و در حق است و دیده ام در حق این  
و دیده که دیده بان و در حق است و در حق  
که در حق است و در حق است و در حق است  
مستان که می تواند و در حق است و در حق  
سرگردان است و در حق است و در حق است  
سفت و در حق است و در حق است و در حق است

60-9-1-18-1000

وَأَمَّا رَجُلٌ أُخْرٍ فَمِنْهُمْ يَخُوضُ فِي الْمَرْيَةِ وَالْمَعَاصِي

2000

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس شورای اسلامی ایران

روزنامه کیهان - ۱۳۵۷/۱۰/۱۰

100-443886-100

2012-11-13

0-1000-18-11

Chlorophyll

... ..

*[Illegible handwritten signature]*

١٥٨

المجلس

باز در وقت باده افشای سخن و آه

هر نا امید را برآمده و صلا بیدی فرست

و دست ایام برده و چه سازد و آید

و ای که بیدار شود به سوز کارزار و سر

از بکری چرخ زخمی قافله غم در سفر و جدم خود

از تاشد روم و گوهر اندوه بر سر نه کار و

خوشم ای که تیرا و کس بهشت بر سر

و طمخیا نه ریش که تا ابد میان سینه دم که

باید از سر که زنده بترسد و بوی غم و

روشن عشق تو که بزم ای خیال من به میان

که تو داری و هر خیالی که خیال تو فایده نیست

و هیچ خیال تو خالی از چو نیست بلکه هر

آخیالی دوری و این عالم بانی خیال است

خیالها می تو و ای که بخت بود و خیال این

طایفه را

در این میان  
ی ز من و تو

ای که ز خود و خواری تا از خود خودی  
بند و کلا بکیمه از کل کلار و صدای  
گلستان دوست وای شایسته است  
و صد است وای بگلزار بسته وای و صد است  
که نین در تنم تا سینه دای سرخ و دلدار  
از آنکه که کار چیست تو در دم خیر و زیست  
خوش زبان ربوده است در هر عذوبه  
حیات در جویش که که میدم زسی آن  
گویم و بگوشم در هر دم و بجهار حق و قابل  
میرسد و در هم و در هم میرند ای صبا فصول  
در خارم زبانی خوش حافظ و ارباب  
ناله بگریه تو اگر از تن بر روی یار بران باش  
یرانی بر روی یار چیست جاده و ایستگاه  
نقشه یکنار هر دو بنده و هر دو تافته است

و اما دوست

تو در دست

اما که سیرت رفت و نذر رفایح از تو

و هر که رایتان ادا جانان افکاره بدوان

مفصل معصیت خود نیندازند اگر ای کاش

شان باوند سر هر که باز آید نیارند بهایت

بل من غریب دارم دلا غایب شین تا حاضر می

کس در این کطاب الکنی و محمد شین شرب

ازین کاسه آشوب که زهر فانیست و خمر

از بچین با

بر داز خاتک دون بدروان و طلب

کین حیه کاسه در آخر کبسته جان

و از جمیعت یار بقوت این عکاره نال چه بردام

حون دیده اول بر قصه دردم سبب کاسه

کمر ببال و در آن به آرم زیرا که چشم برعل

شکار دارم اگر خوب باشد از این

سازمان امور

بر فراز صفت، دیار دانگ، در جبهه تو

که هزاران بود که بودند با او را به تو

الشيخ كرمه درین کتاب از خود می نویسد

ده آری از آنکه بطریق کرم و خود را پس

جنت وكنه شفاء الالباس والارواح

تاریخ ۱۳۰۲/۱۲/۱۲

یہ ہے کہ ان کے پاس سے

از روی این که

مجلس شورای ملی

در این کتاب

مجلس اول

دہر بادری

ماده ای که در فضا است و در زمین  
آنکه در آب است و در آتش

در صورتی که در میان اینها

کتابخانه عمومی امام خمینی (ره) - تهران



مطلق دانیدم ای روح من که دایه گویستی

تو گشت غیم دای از تنم به متوق بوجم

ای روشنی اسلام از دوتو ای ظلمت شام

زمونی تو دای آنکه بنده یو یال عبو یو دای که

همه جو این رو دوتو

یار دی ترا بنده جان باخته ام بر قطع غش

جهان باخته ام حول ملاک

محمدی بر آن عزیزم شود شده و بر عود

از نیکایت رزخ و دای که از ظهور این روز

سر و نکر و دای آن علیا لغتی الی

برو و نمون ملاک حقیقت محمدی که به ناشی

در بانج صد اند بنقطه نبوت سر برزد و هر جزو دیگر

زیر میکرد و فضل بعضی بعضی کنایت

رزخ و حضرت صلی الله علیه و آله پس روز

بروز اکل تدوایت و بر نام آسمانی مشرق

برآمد به نام انصاف و برادران بر کمال

نمیدانند و هر یک در میان زبانی خود را بشار

کرد و در میان خود دیدند که راستی میگویند

ایمان هم مدعی قلوب هم ایمان خود را بشار

دیدار هم بودند و در میان نشان قلوب خود

نمود لاچار و در فراق افتادند و در میان

و طلوع آن خود بود که در میان بر کمال خود

نمود و در میان خود و در میان خود

یعنی در میان خود و در میان خود

نمود و در میان خود و در میان خود

نمود و در میان خود و در میان خود

نمود و در میان خود و در میان خود

نمود و در میان خود و در میان خود

نمود و در میان خود و در میان خود

نمود و در میان خود و در میان خود

نمود و در میان خود و در میان خود

[illegible]

100-443887-100

100-100-100

10. 11. 1954

*[Handwritten signature]*

*[Faint handwritten notes at the bottom of the page]*

١٥٠

موجودہ حکومت کی طرف سے

۱۰۳۹۲۸۷۵۴۳۲۱۰

*Handwritten signature: [illegible]*

الحمد لله رب العالمين

11-11-1964

*[Faint, illegible handwritten text]*

1944

مجلس شورای ملی

گفته بود که من اندر که متهم بودم  
در محاکمات پروانه شایسته  
بنابراین به تبه بختیشت و بدنه کوفته  
در پست و نام و اسم  
بود از دانه اجتناب می نیاز بین  
بر ساز و بخت خورست که  
جمال خرد ساز و در پرده  
باری پروانه گاه صبا و قضا و نه خلق  
صورت در محبت و در نام  
را از گروست و حال و خیمه  
از برای گشتن شود بخت  
رین دانه و دام قضا و بخت  
قید و امشیا و اما رشتن  
و بقره رشتن یکایک  
قید سازد و بخت و در که

هستند و اینست که در کوی خود را بگویند  
زلف تو سپیدم و خورشید را از اختیار خود  
بیرون بروم حالا اینها هرگز نمیشوند و تو را بگو  
که چه پریشانیه شدای بد من بسیار از این  
حالا با ما یلم بسیار یعنی از غایت است و کان زلف  
را به میدان روی خود کشی و گوی که در طلب  
حال را همان من و فضل و بقاء در صفای طبیعت  
یعنی بدانکه صفای است اینجا نه دین است  
نه دنیا و نه کفر نه است و نه اسلام و نه خیر  
است و نه شر و نه نفس و نه شهوات  
و نه هشت و نه دوزخ و نه جوارح و نه  
و نه عزرا و نه موت و نه دوزخ و نه است  
و نه هیچ نیست یعنی لا اله الا الله رب العالمین  
و نه که نیست یعنی جایگاه که نیست  
و نه است و نه که نیست و نه است و نه کل

شکی ماناک نهائی باعداء یعنی جبراد

اج مزاندر و باج کواند و خود را در خدا فرستاد

که اندام با بر است فی الوحدۃ و است

بیش الاثنین و مغموم اید فلا اله الا الله در غفر

الافاست نیز الاثنین سرگردان شود و رشقی

باز پست یعنی هر که بشنید عین خبری

ای خطیب بالمومنین خبر اطلب را باید که بدید

مهور نظریه صوب خود دارد و این در نزد

دین سیر و تبول و اگر و و معقول

ما مقبول حق است

مردمی باید که بشنود حق شناس

تا شناسد شاه را و هر کس

و بگوید حق طالب محبت است بی رقی

حج و قدم بر راه عشق نواز و در

معنیت که انیق ثم الطریق پس باید که

بره حال تشبیه بقی باشد الفراق نبوی

و میات نیاید

گریزی ز حقیقت می آید که شکر کس یرو باو  
است اگر حیات در قفاست و باقی  
و اگر چه سوز و دسار است اما واقع و اگر در بار  
روز است اما عاشق را ای ناز و نیاز و در  
وای فتنه است ز این جهان آنچه آن قوی شاه مهر و  
نیک نیست به هر که روی به با خضر شیند  
و به از شفاعت آن روح روشن شده در این  
سه پاد بران رخسار گلزار مستقان  
زان کرد و با طرفه روشنی که در سیاهی  
است کسیت باین تاریکی بان روشنی شناس  
کرد و اگر چه در هر چشم چشمه آبجو است اما خضر  
انچه رسد از آن چشمه قطره است تا عالم حیات  
ناید بر کند و در شتر سیاه با تر است و از هر



سایه کاسه محبت بالا مال و پست و هر چه  
میکنند نصیب خود از از همه می برند زیرا که در  
شراب و شادمانی در کس نه اند و نیست  
و در دین و دین بدنام و معشوق و عاشق  
شراب و شادمانی غیب هویت سالها در بر  
و صد عرق و زناگاه از برای ذوق گفت و گو  
در ذوق آمد و تمام و ذوق در میدان محبت بود  
زنان برق دار بیدار شدند و از رخصت ناچاری  
آمدن این مشهور و رفتن و الا نه ازین وجود  
نه هیچ سود نبود یعنی با غفلت این  
دانش الا لیعدون بدست  
زهر دیدن رویتوانم بود  
را که آمدیم در وجود هر چه بود  
و ما من عایته فی السمار و الارض الا فی شب  
بین و هیچ چه نیست در آن و بین

مرکز نوشته شده است در لوح محفوظ  
از لوح محفوظ دانست یعنی تقدیر الهی  
و بعد از آنکه در او از اسما و اشیاء و  
ی او است و ظهور او است و او اندکی  
والا من مراد از دل علم قدیم معلوم نیست  
مراد معلوم علم است یعنی در علم عالم  
نموده علم او از دل او است و او از نظام  
و او از علم قدیم و او از خود و او  
و او میگوید علم عقله حقیقه است  
علمی که علم قدیم او از حقیقت است  
و حقیقت است و مراد از حقیقت است و دیگر  
رسیدن شکست اگر چه هر کس خود را خود  
پرسد اما نه تنها شکست او قوت نیست  
زیرا که دل او از علم است و او است و او  
کودک است و او از علم است و او عالم

آن است و هر دو کون در آن است ازین  
و آن است که در دریای بی نشانیست هر  
که بود دل دور و پیرش کجاست و آبش  
از سرهای که داشت در دایه دل دریاست  
محیط که پایان دارد و هر خواهی که بگذرت  
نزد آن بحر خود رفته هست و بمقدار  
او را که خود خواست بخورده اما بحر کوهر با وفا که  
بدرش رفته است و شاری چون محبتش  
پایان ندارد و در رسیدن غایبان مدار و آن  
خوبست حضرت سلامت اکثر اوقات بخت  
چو در خویش این عالمش پیدا شد که  
رب زدنی علی و قاب قوسین او او را  
کنایت از دولت عجبی صافی در است و  
عضو و این دوست و هم این است که  
حق سبحانه و تعالی میفرماید که

و او طایفه چینی و ایرانی در اینک و در آنک

تا در اینک و در آنک

باز خوار و پادشاه بود

که قلمی بر زبانتان در آن دادند

افغانی که حجاج اوج تو ظهور دای از دوش

رحمت عالم بر نور دای از دوش

دای بزرگشت سجود آن بی شکر و استغاثت

آن بود دای وجود تو مقصود هر چه بود

از یاد تو دل و جان در دامن او رسد و بماند

بهار عشق آمد شفا آورد بقا در قفا هر که بود

خجسته مصطفی صلی الله علیه و آله دای از دوش

از تو همه در خوش دای از برای تو همه در خوش

دای از جام تو همه بهار شرم ای ناله است

تو همه در خوش دای از برای تو همه در خوش

دای از جام تو همه بهار شرم ای ناله است

تو همه در خوش دای از برای تو همه در خوش

ماهی جانم که آب به دست تو جو گرفته  
بیرون کش و این حقیقت بر روی او ملاحظه  
روحه که بر کل رحمت تو و اله و شایسته است حجاب  
این میار که طایفه است آن مزار و مرغ دلم  
در هوای تو بر بال من نهاده است اما من نمی دانم  
چرا شکر و نیست دارم با شکر تو  
میدانم که در خور است اعتبار خراب شده خوش  
نظر و در هوای مایه دار زکات است حال شکر  
مستحق دیدن و مراد که بهترین ازین مستحق است  
عالم مانی و استیکر از دست رفته را  
و استیکر و زبانه در آمده و از خانه شکر برگیر  
است شکر مایه و در آب و در مع و بر سر  
در حال شکر بر گیر عظیم است و در دانسته  
و شکر او را که است و در شکر او را  
و ای دهند معنوی را و در شکر او را

دور اما نبرد روزی پیش آری روزی در میان  
راست بسته پدید گویند این چراغ فاطمه  
نور و قوت حق شسته یارید باد و خورشید  
در دست اندکاه که از وطن گشت گزین  
رون شد و گشت خلق آدم علی صورت هر یک  
وزیر نگاه اندازد قدم بر آن طهر

حسب بعد از اسرار نگاه برداشته نگاه  
ای ای بر خاندان بهر کافی جلوه دیگر و بهر  
حسن نوع ده ازین خرام قرار در راه آمدن  
ر بوده و عالم که در دنیا بقا است بچه حرام  
قد و رفتار تو ام و قرار از دل برداشته  
بر دست الله الله قد است این بهر  
و در راه بهر قرار است یعنی کل این علیها  
دیده و در راه بهر قرار است یعنی کل این علیها  
دیده و در راه بهر قرار است یعنی کل این علیها

یعنی المهور تمام می باشد و به شوهر نیست  
در نظر یک زن از حسن او محبت یعنی در هر  
زمانی نشان دیگر و این نشان از او محبت  
یعنی بوزنی که بود و بهیچون در زن نمود و همانند نمود  
در هر زمان بجهان موجود و است اگر آنکه نمی باشد  
که در هر زمان بهیچان محبت و عشق را می بیند  
که شعله است که از زبان اهل عالم می شود  
که در هر زمان از زن برای شک نیست که  
نیز این در شکست که خردل محزون تابان  
بر عذار عذر خطیب است که خزان و رقی عذر  
ان خواهر و دل به شرمین بکشد که سینه  
فرمانده است دوست عاشقان را در زیر زبان  
سخن است که لب محرم نیست و نمک و باغ  
در سینه نیست که در محرم نیست و میال  
عاشق و عذر دوست و کوه

بشم توانی و هسته و جان را و حبیب

که بشیوه ابر و توان نمود بدست

چون از آن مقام که کارم جو ۵۰۶

ابر و نمود جلوه کری کرد و دست

بیاورد که بزی بود که بود و سبکی برای کشاد

راست از آن بود که بود کی اصل شده جلوه

یا بود که بود که رسانید این بهشتی

شکایت از آن و در شکلی کلیه شکلی بود

داین همه از ما و دست است

دیدار می نماید بر هر <sup>شکلی</sup> بازار خویش و بر سر

هر که نمود در و محبت با هر جلوه نور

با هر دست و چشمه در دایره رحمت اگر چه نمود

الحم ایامی و قوت این معنی و ایم در الم الم عینی

و یفرقه و در این عینه هم اذای جانمن هرگز

انحراف و ادا و شسته و فلان کرده و ستاده



که از یکدوره کم و بیش کرد و جدا و مجزا  
خواهد بود و هیچ تفاوتی در آن نیست اگر فردا باران  
به آید و ده کوچه آنجا داده بودی یعنی چون من  
از هیچ نخواه بود و استیلاست این به غرض  
قل الروح من امر ربي یعنی او است پروردگار  
او است و آن حکم شد که نتوانند مانده ام  
اگر چه بنیم بود با قلم در دست ریت  
لایزال الهیست بر او رجوع و بالعینه لایزال  
هم بر ورق تقدیر این جهت به بر سر  
شمارد است و قصایع زبان از غوغای قلم  
در سبیل آن طوطی صفت و ششام

انچه است اول گفت که یکدوره  
ما بین که هیچ نیم از نیست که هیچ غایت حوالی  
بهر چند که هیچ نیست و یکدوره در آن  
بجای و نمیشد به هیچ نوع و نه می توان

[illegible]

و جمله را بصورت دورا معنی نزدیک بودن

هم در عنوان لغت و کلمه صورت جمع است

نمود و معنی بی صورت قیام ندارد

و در جملات و صورت معنی دو

در معنی لفظی کثرتی عمدت است

ای همان شرح ظاهر اول کلمه الم است

کلمه احد و حرف اول الف است و حرف آخر

و الف از الف است و حرف اول الف است

و تا یک است و هر دو را هم می گویند و هر دو را

می گویند و هر دو را می گویند و هر دو را

معنی بردا پایان نیست مگر وقتی که احد کرد

و هر احد است و بنا بر از و ده یک شصت است

باز از کسرت بوده و در احد کرد و ده

و از روی محض از ده که در ده است و ده

تحتی که است از ده که در ده است و ده

برای آنکه در این کتاب اول که زبان سحر است  
و آخر است و که عشق هم سحر و معجزه  
و این عشق هم عشق هو الاول و الاخر و این  
می سید و شرح آن است و ده سیاره  
یک حرف تعلق دارد و سی سی هزار سخن بود  
ده سیاره تعلق دارد و سی هزار سیاره تعلق  
زبان در و سی هزار تعلق بدل و سی هزار تعلق  
و آنکه در زبان در و معجزه است و آنکه  
تعلق معجزه و حقیقت است و آنکه در و حقیقت  
و در جواری هم عشق معجزه است و آنکه  
و دل و جان تن در صورت است که تعلق است و در  
و تعلق است و جان در و صفت که حقیقت است  
بعد از حقیقت سخن نیست و دل است و صفت  
فانی پس اولی است و بعد از آن که در  
کسی که در تعلق است و آنکه

بزرگوار و گشتار و و اینجای که بود و حققت

و هویت و جان و کار و است از این و

الایمان بن الحرف و الزمان و از حریف و

و در از با حال است و در از این و

بسیار و از کلمه و از کلمه حرفت و از حریف و

و این و از حریف و از حریف و از حریف و

و این و از حریف و از حریف و از حریف و

و این و از حریف و از حریف و از حریف و

و این و از حریف و از حریف و از حریف و

و این و از حریف و از حریف و از حریف و

و این و از حریف و از حریف و از حریف و

و این و از حریف و از حریف و از حریف و

و این و از حریف و از حریف و از حریف و

و این و از حریف و از حریف و از حریف و

و این و از حریف و از حریف و از حریف و

و این و از حریف و از حریف و از حریف و

[illegible]

که گرفتار نپذیرد و این دقیقه همیشه در وقت  
سنوات رسد با غنیمت ظاهر و پنهان است  
در وقت این از نظر سبب و صورت رسد  
ایمان جیم و حق طعنه امان  
روح و قالب جان در محبت که شکسته  
که هرگز جدا نکند و هر چند که طایفه از ظهور  
نیز در ملک ابدی و صفی و هست و چون  
صفت خواهد ماند و این ظاهر هر چه  
نموده خواهد رفت و صفی در وقت  
این خود قرار نگیرد و صفی در وقت  
که سال در میان خود و محبت در وقت  
آن خواهد رفت و صفی خود باقی خواهد ماند  
و صفی خود در زمانه است که خود بخود  
کسی خود را که در صفی که در وقت  
هر نفی که در وقت که در وقت

همین توون که در لوت بمون  
لک این را می بینی

از قیامی بود بهشت که مقید حاصل

کرده است از طلق مان حال خواهد بود پس محبت

تا ابد است میزیند و بر این میماند لا جاوید

هم چو می صبح به پیشد اینجا و حه از ایشان بر دایره

و حال از ابد است بهشت و کیران در غرق خواهد بود

نیو کافرا و دوزخ و مومنان را بهشت و بهشت

بماند از ابد است تا جانان را

ای نیم از غمنا و نگاه که غم تو به هم است بچون

هم از غمنا و نگاه که غم تو به هم است بچون

تو به هم است بچون و هر دل که از غمنا

من به شاد و با و یک نیم تو شادی هر دو را

با بهشت ای اگر قاصد جانم او نام است

می اندر دست وجودم نشان نام از ای سعادتی



این در است باده سبزه و میوه های  
عجب دلی که تا به این است و عجیب  
بوصفت تو در میوه و در میوه  
و عجب که جان جانان با جانان است  
با جانان است و جانان با جانان  
بشریت باور دگر است پس شایسته  
سویکم را گوشت چشم بدین میل  
از اینجا معدوم می شود که کمال  
حبیب حور کران و بهر فایان  
دره بر سر تو گریه زن این همه اثر غیر است  
اگر غیر نهی در کار بودی صمیمی در راه  
بهر عزت متوق بکلیت که خود از میان  
از بی جا و شایسته است و در دل غیاث  
عزت از شمع بر رویت و دیدن نداده  
کوشش از حدیث تو شنیدن

این سخن محبت از غیرت و دوستی است  
و کاری توان کرد نیز به سبب دوستی  
با غیرت که بتنی محبت است محبت  
سالست غایب صلی الله علیه و سلم که با عیون را  
نیز به این غیرت شکره ای است که این را غیرت  
لایق است اگر سوز غیرت به سبب دیگرهای حج  
سوز خفته شدی از غایت بر شرف و از این  
و کرد و از جان و تن سوز کردن این همه  
پیرست یابست به سبب این خلق محمد و غیرت  
بود بود که حق در حشر از خود و او که لا ظلم الا  
با چون بگوشت و از سبب این امر شده  
به سبب هر از آن مشتاق زیبا و ادرا  
از دست شعله سوز غیرت از سبب این کبریا  
این از آن  
به سبب و از آن حقیقتش به سبب اللعالمین

درواز کس نخواست من که جزو افتاد  
پرواستن ز دست نگاه بکوش بکش  
خواند گوی صبیح سار حضرت دل بایر  
کریم عاتقانند امن عاشق توام و هرگاه شفیق  
از تو برتری جوید همیشه در بادید فضل الهی  
جوید چنانکه از سینه از در حضرت برتر  
نگاه نباید بجز مصطفوی یافت  
حق هر حق نگاه باید در شمس تاج  
پرواز در آینه دان به بن محبت دوست  
بهان تره دارد و این بهرست غرت با می آرد  
و هر تخت بر در قرار دارد و خجسته  
ماست حق است چون در حقش حق دیگر  
آرا حق کرد انداخت باشد و نگاه در شمس  
مجان بهرست بکوش  
پیاره پیوده است در اتصال عشقان در روزگار

نه تو که هیچ بدی بدی جزو این است  
نه غیبت سوخته شو بهر توئی که  
هی بر صفتش نشناخت و خود در  
ماقتش اندر او متوجه نمیکند اما مقاومت  
عزیز کار ندارد و آن مقام را خنق و العباد است  
گویند و جبرش اینجا کجائی نه در اینجا کجائی  
نه از آن مقام است که اینجا و آن نه در آن  
حقیقتش به علی علیه السلام ایستاده و نیست  
ایستادی فیه که سیرت را بهی برسل از آنجا  
بود و باین روح عکس برسد مگر وی جان  
پیرست و غیرت در دایره محبت است و بهر که  
عشق به این عاشقی و معشوقی باین احوال است  
هر روزی در سازای و هر عبادتی که است  
بیرانه این تا بهر است و عشق بهر عشق  
نیش و عایش بهر الهیم را این عشق

در مجلس تو بر پیش بر اسبمانه نوحی عالم  
ای یاد شاه باو ساء به طاف سوی گذر  
و هیچ صومعهان میاور جنات درین بچاره آورده  
بهت اند دل وین و در باب غریبان را حکایت  
خبر تا دعوی مستحبت کلم ای جوان من  
کرد و پیو معکیم اند کلمه دای غنایب طراغی و کز  
او کرم نیده ای در اوتو ذکر کلم دای عاشق زار و دای  
جوان بار من نه کس واقعه بر سر تو پیش  
موانق و کیش تو من در این جنب فتم و جاد  
در پیش تو

تعبیر سیده مازدینکار و کس  
نوح و حجاب خودی عاویذ اند  
ای اقبال عالم ارای یکایک برای و ظلمت  
شب خود مرا هرگز در صاف  
جای که سلطان خیمه ز عواغماند عالم  
ای من

ساده شوق به ناله و ناله و ناله و ناله  
برین بقیه چهار ترکیب چه مسطرت می کند  
عزاد از عباد و جلال شوق و ناله و ناله  
و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله  
عزاد از عباد و جلال و جلال است مسطرت  
طوره عا مانند و ناله و ناله و ناله و ناله  
از عباد و ناله و ناله و ناله و ناله  
جمله و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله  
کتاب لطیف بصفت خوش است ناله  
کشف لطیف بصفت یعنی جلالی و جلال  
چهار شتر و جلال و جلال بهتر و عزاد از ناله و ناله  
صفحه و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله  
و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله  
و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله  
و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله  
و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله و ناله

نیکو محرم کند چون در دوشه عشق در میان

بختش از یار بهت دل گاه بصدقه

نمیدهی آید و گاه بصدقه نه چه میروید

بیشتر است و در دین طبعش از یار بهت

ان بعد دین بری غلیم است این

یا صغیر اند نه چون طبعش بر بخت

ایده شوق است این عشق و طبع و در دین

کجای نه این خود بخود با پیش خود خوشتر می باشد

یون برده از روزگار بر دارند

بچار کند سکی ز نایابی

نه هم شود نایابی و نایابی

و اندر غالب علی آید ای اگر بود و در راه تو

در طرفه العین هر ده در ده هم در هم می قرار

بعدم بری در این عالم ای احسان در قیاس بر این

به نامی جوایه دور

در برهه کد

این لوح در نزد حضرت براب

گفته اند و در آب صورت می اندازند و در

صورت می نمایند و در بعضی جان بکشند ای

راست بکاره در روی کاره در سون می اندازند

درین مقام که جزا کردی

لوحی هم تو باش

مناق افتاب من  
مانده محمد وال محمد

از آنکه که کلید کج تختی لا اله الا الله محمد رسول

بر سر منافس داده و گوهر ایمان که گوهر توحید

در نظر عالم گشت و جیب الله نبی الله

نمود سون به عالم معنی وجود حضرت

س او است و عالم در جیب است



برای...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

...

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و الصلوة على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

الذين هم خير البرية

و السلام

و بعد الحمد لله رب العالمين

و بعد الحمد لله رب العالمين

و بعد الحمد لله رب العالمين

و بعد الحمد لله رب العالمين

و بعد الحمد لله رب العالمين

و بعد الحمد لله رب العالمين

و بعد الحمد لله رب العالمين

و بعد الحمد لله رب العالمين

و بعد الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

بر باد است

عالم بخوار است بهر در باد و باد

مزار بر آید

بیا پیش پایت ای عزیز و خشنود

و ستوی غار چرخ از باد و باد

که بنور طهر شده به باد و باد

کای پیش از درخت که برکت

و دیوه پیش محمد و باد

شوق میزد و شوق در در و طایفه میزد و باد

بیا به عاشق با عشوق این و این

سایه زده شد تو سایه بر سر زرد و باد

که دیو سرده کار کشی که از این و باد

دل که نیست فلان عشق و باد

و اکثر زینت در تفریح و باد

وید شد و در هر روز  
در هر روز

در هر روز  
در هر روز

در هر روز  
در هر روز

در هر روز  
در هر روز

در هر روز  
در هر روز

در هر روز  
در هر روز

در هر روز  
در هر روز

در هر روز  
در هر روز

در هر روز  
در هر روز

نور بنور می در دوری

عالم دریا

عشق محض

هر وقتی که جان را جوید

که میگوید که از یاد دوری

و این مجال عاشق را در دوری صورتی با شده

اما که کند که در یک روز و یک شب

عاشق نپا به هر جنبه که دوری صورتی

و هر جنبه که عبور است صورتی

دل تجر است یعنی

جانی گاهی هست او را جو دزد دزد و دزدان

و کار در دزد دزد و دزدان و دیدیم شکار

دل که توانا است و یار یکدیگر

اغیار در دیده در از بلوه میدارن

باز میقرار در دیده بازش خازان

تمدم غنای از سوزان بخوار چشمت

1964

زیر و زور

4-16

[illegible]

میکون و سیر

پایان

از خطای و

و صبح چنانکه بکماله ما نرسد نرسد و

سبحان من بحیر فی ذلک سوره

فهم و بزرگد کمالش می رود

و تین غیرت رسا کجاست بر آن ندانده است

کجاست در میان نموده است و بهر رحمت بر کل

و غار حیران نشانده است

نیکو ننوده است

این به عکس می آید مخالف که بود

یک دروغ رخ نیست که در عالم نهاد

دری حیرت افزوده که کونا کون که در نظر است

دری غایت است است که در آینه که عکس کونا

کون بی آینه است از دست و پا

شاید ای پادشاه و ساس بوی تو در جو به ای

بیا این

همیشه از حق و راستی

آنچه بود عشق کجاست

آن همه که با او شمس بود اندوه درونی

میرسد بیا که محبت از شوق او بچند و باز غم

دوستی دور که می آید بیوصال غایب که با شوق

کنان می بر آید و هر چند که هر بسیار دارد اما

بهره و سخاو و درو جز کل نیست یا دهانی شیرین

نگردد پس در عبادت که

براکه این مقام با شوق و دعا



ایں سیاه عالمه ذرات  
ذکر تو بذات هر خیزد که فکر و قه  
پاشی اما که در راه عاتق

که داری هر خیزد که کاری و هر دلی که دلی و  
که حریفی او است

و سلیقه هر خیزد که بیدار	رای هر قدم که بیدار
رو تو به دید که میشد	ذکر تو به زبان که بیدار

هی بهمن بعد از خیزدن و عول ایم خود را بیدار  
تا حکیم را بیدار و قوت نباشد یعنی که  
در زنده حکیم و جمعی شمع و نرم عاشقان



کتاب سید

توالت و از آن خبری

باز در فضی بنده جفا و عیب

صورت و راه و فالیده لهم و جفا که

استبدال فرمودند بخت که چارگان ازین

باز در آید که در خم ماوراء و هر که

باز در قفس و گواید شد که کس به

آنند خ صفاست به در جانشین هر دو که

و هم زو به است به هر چند بد است

بهر قبول روی تو را منی نیست مرد و

تخصیر و عیب کن اگر آب چشم

نور اندر دست چشم و با هر دو

این طایفه و خم فدا به نیست و در

عاب و با استقامت این فم هم

از میان بر خیزد بی در و غش و

یا خورشید و خورشید که در دست دین دارد

باز بر آن نور نه چندان

باز بر آن نور نه چندان

لی که در دست دین دارد

باز بر آن نور نه چندان

باز بر آن نور نه چندان

باز بر آن نور نه چندان

باز بر آن نور نه چندان

باز بر آن نور نه چندان

باز بر آن نور نه چندان

باز بر آن نور نه چندان

باز بر آن نور نه چندان

باز بر آن نور نه چندان

باز بر آن نور نه چندان

باز بر آن نور نه چندان

روایه این محراب بروی از وی در نماز پیشانی  
کاری که نمود و نشو روزیستین هزاره الهی  
الصلوة اینست که چون در نماز پیشانی  
برو و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم  
تا ابد می بینند و شصت و هفت و هشتاد و هشتاد و نه  
خوانند و در روز قیامت اینست که در دنیا  
ایشان است و در آخرت و در آخرت و در آخرت  
نماز کاری ندارد و در آخرت و در آخرت و در آخرت  
خوانند و در آخرت و در آخرت و در آخرت  
سلام شود و دیگرین بیدارند و در آخرت و در آخرت  
که خواست این است که در آخرت و در آخرت و در آخرت  
و سلام دنیا ساخته و نموده اند و در آخرت و در آخرت  
که گویند نیست و در آخرت و در آخرت و در آخرت  
رویشان است و در آخرت و در آخرت و در آخرت  
ندارد و در آخرت و در آخرت و در آخرت

[illegible]

یادش را در پیش رویش نصیب و زینب و الطاهر  
اینها ایستاده اند و چون شوق طاق مسلم هم  
خداست شد صلی الله علیه و آله و سلم و از آن به درگاه  
حیرت و عجز است اندک بعضی از بزرگان بی که بگو  
در آن عالم مدینه با همه بندگان سیده باشد  
ای بندگان به هر که پیشش بر خیزد سگای و شای  
این اعیان و عیون که دنیا دنیا کاش غریب  
او کعبی سیدان در فتنه من است  
و عبود و الاله هر که بوی آن دوی به شنید  
هر چند که رجعت نشاید بهر دست  
کدام که یارست به بقست در گمار  
بیدار باش تا روز و شب و شب و روز  
بیدار غیبت مکر عاشق که در یاد و دست یار  
که است بهی بر او سست و عاشقان مشتاق  
سست و اگر بیدار است بهیست که جوار بسید

در بالین بند و جوان در هر دو چشم  
ویدر و دل بختی و طرد العین باز و ای محمود  
محمود بگو و بگو که اگر عین بودید بر این  
شهرستان سرافشان نگار  
در هر تنی تو شش می بار بار  
هر از آن که صفات است و هر از آن که نگار است  
کونان او است عینی مسلم عاشق و عاشقی و ملا  
و که در طبع و عاقل و باطل و باطل  
خوب است چنین همه در زلفشان نگار است  
با چمن سر و وایست و ایست و ایست و ایست  
و تو در این است حقیقت بیله و نه نیست و ای  
در هر که است مستحق شود و ایست و ایست  
در هر که است باید باری و در هر که است ایست  
و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست  
و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست



[illegible]

به تکیه بر دل سپردن عالمه و...

میدانند که در این دنیا...

در این دنیا...

اگر چه در این دنیا...

در این دنیا...

در این دنیا...

در این دنیا...

در این دنیا...

در این دنیا...

در این دنیا...

در این دنیا...

[illegible]

الراشد في المم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل في خلقه

دلائل على وحدانيته

وآيات على عظمته

وآثار على جلالته

وآثار على كبريائه

وآثار على عظمته

وآثار على جلالته

وآثار على كبريائه

وآثار على عظمته

وآثار على جلالته

وآثار على كبريائه

وآثار على عظمته

وآثار على جلالته



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وآلِهِ الطَّيِّبِينَ

أما بعد

فإن من أخص خصائصه

أنه لا يلهي

پشت

توان شمرده بود

دو سشت نوزده

والله اعلم

روستایان و خانها و چزاره

مردمان و سواران

و سواران

چزاره

تک

در روز سه شنبه

تک

در روز چهارشنبه

تک

در روز پنجشنبه

تک

در روز شنبه

تک

در روز یکشنبه

تک

در روز دوشنبه

تک

در روز سه شنبه



یعنی در نزدیکی کوه

در کوه و در حوض و آب

و آن به حیواناتی که در آنجا هستند

یعنی مراد از آنست که اگر کسی را

از حیواناتی که در آنجا هستند

از حیواناتی که در آنجا هستند

از حیواناتی که در آنجا هستند

سید الشهدا

سید الشهداء

سید الشهداء

سید الشهداء

سید الشهداء

سید الشهداء

واریج که دروغ گو

اگر است بر پیشانی

۱۳

مع ۱۱ نهیم من کلا بی ای

رعد و قانی خون کس

از کد زنی روز است این

عشیرت جبهه که سان

ایستاد و در میان

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

بیت که او در بر

نابینا و بیچاره

بیت که در بر

اگر بگویم

از هر سینه غیر است خوار

غیر سینه و بیجان را

آه تا بدین آه را

در حقیقت

حقیقت در هر یک از اینها

مستحق است

نوعی از او را

در هر یک از اینها

تجدید یکی از این دو

نوعی از او را

در هر یک از اینها

باید و این نظر بانی

بیشتر از آنست

توان یکی از اینها

نوعی از او را

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد فقد حضر

الاجتماع

الذي كان له

الحق

في

الوقت

الذي

هو

الوقت

بیا که بر این صحنه  
سپیدانند که جوهر در بر صحنه  
هم در کتب و مشهور و نام

دیار گشته  
پیش از درخت

ما و خواجه و یاران در کعبه

نیمه شبی که در  
در روز دیگر و هر روز

عزم اندازم که آن در هر حال  
پیش از درخت

و آری باز در هر روز  
از راهی که



لاحدین توفیق شریف  
 حلاوت و دنیا کو  
 عبادت و توبہ  
 معرفت لیا و بدست

درد و رنج  
 بہر جہان

کہ حسن و قبح

ساز و ساز

نہد و نہد

عبداللہ بن ماکور

بچم نامہ شوال

عبادت و توبہ

ہر گز ناخود

[illegible]

1. The first part of the document is a list of names and titles, including "The President of the United States", "The Vice President of the United States", "The Speaker of the House of Representatives", "The President of the Senate", "The Chief Justice of the United States", "The Secretary of State", "The Secretary of the Navy", "The Secretary of the Army", "The Secretary of the Treasury", "The Secretary of the Interior", "The Secretary of the Agriculture", "The Secretary of the Commerce", "The Secretary of the Education", "The Secretary of the Health", "The Secretary of the Labor", "The Secretary of the War", "The Secretary of the Navy", "The Secretary of the Army", "The Secretary of the Treasury", "The Secretary of the Interior", "The Secretary of the Agriculture", "The Secretary of the Commerce", "The Secretary of the Education", "The Secretary of the Health", "The Secretary of the Labor", "The Secretary of the War".

19. *Phragmites australis* (Cav.) Trin. ex Steud.

[illegible]

100-443887-1

المسألة الأولى

قال الخيام من كثر الناس في الدنيا  
في الدنيا كثر البغى والفساد  
اليك مني تحية من الصديقين  
والذين هم في الدنيا كثر

من كثر الناس في الدنيا  
كثر البغى والفساد  
اليك مني تحية من الصديقين  
والذين هم في الدنيا كثر

من كثر الناس في الدنيا  
كثر البغى والفساد  
اليك مني تحية من الصديقين  
والذين هم في الدنيا كثر

من كثر الناس في الدنيا  
كثر البغى والفساد  
اليك مني تحية من الصديقين  
والذين هم في الدنيا كثر

من كثر الناس في الدنيا  
كثر البغى والفساد  
اليك مني تحية من الصديقين  
والذين هم في الدنيا كثر

من كثر الناس في الدنيا  
كثر البغى والفساد  
اليك مني تحية من الصديقين  
والذين هم في الدنيا كثر

[illegible]

ليرجع القلوب الى الحق في اصغر الميعاد

تقدم من اصغر الميعاد تزداد في قبل

الاستيلاء في قول الحق الله برأهم وما يجهل

في قول الحق الله برأهم وما يجهل

في قول الحق الله برأهم وما يجهل

عبارة اعطيت في قوله تعالى قد علم

من قوله تعالى قد علم من قوله تعالى قد علم

من قوله تعالى قد علم من قوله تعالى قد علم

من قوله تعالى قد علم من قوله تعالى قد علم

من قوله تعالى قد علم من قوله تعالى قد علم

من قوله تعالى قد علم من قوله تعالى قد علم

من قوله تعالى قد علم من قوله تعالى قد علم

من قوله تعالى قد علم من قوله تعالى قد علم

من قوله تعالى قد علم من قوله تعالى قد علم

من قوله تعالى قد علم من قوله تعالى قد علم

من قوله تعالى قد علم من قوله تعالى قد علم

من قوله تعالى قد علم من قوله تعالى قد علم

من قوله تعالى قد علم من قوله تعالى قد علم

من قوله تعالى قد علم من قوله تعالى قد علم



